

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره سوم - زمستان ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۴

توجه به فرهنگ ایرانی یکی از ویژگیهای سبکی اقبال لاهوری

(ص ۲۱۸-۲۰۳)

محمدحسن مقیسه^۱ (نویسنده مسئول)، دکتر قدم‌علی سرامی^۲،

دکتر تورج عقدایی^۳

تاریخ دریافت مقاله: پاییز ۱۳۹۴

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: زمستان ۱۳۹۴

چکیده

سرزمین ایران با دارا بودن ادبیتاتی پُر بار که عالیترین معارف انسانی را بازتاب داده و نیز برخوردار از گنجینه میراث والاترین دستاوردهای عقلی بشر در طول تاریخ، در کنار وسعت و برکت خاک و تنوع آب و هوا، و سنتهایی که همواره سرخط فراگیری برای دیگر ملتها بوده، گوناگونی اقوام در همزیستی داخلی، ظهور ادیان استخواندار با انبوهی از پیروان، زنده بودن روح جمعی که عقربۀ آن در جهت بالندگی و گسترش آرامش همواره در حال کوشش بوده است، کانون خلأقیتهای نوبه‌نو، مرکز امیدآفرینی و شادزیستی، قرار داشتن در چهارراه پیوند یا مهمترین تمدنهای دوران کهن زیست انسان - از چین تا شبه‌قاره و بیزانس و مصر - و در قلۀ این ارزشها، بهره‌مند بودن از خط و زبانی که آهنگ و موسیقی آن گوشنواز و تاب و توان آن برای بر دوش کشیدن ظریفترین معرفت‌های بشری از فلسفه و عرفان تا نجوم و علوم طبیعی و دانش‌های نقلی و عقلی فراوان، بدیهی است که از گذشته‌های دور هدف بسیاری از نخبگان از کران تا کران جهان قرار گیرد برای پژوهش‌های تاریخی، علمی، ادبی و فرهنگی. «دکتر محمد اقبال لاهوری» - این برهمن‌زاده رمزآشنای روم و تبریز - یکی از همین پژوهشگران و از مردان فحل روزگار ما است که با طبع خالصانه و فراست مؤمنانه خویش، رقیقه‌ها و دقیق‌های ایران لبالب از دانش و کوشش را دریافت و دل و دیده خود را با عطر بهاریش مانایی داد. هدف این مقاله، بررسی نگاه این دانشمند و فیلسوف معاصر پاکستانی به فرهنگ و تمدن برخاسته از ایران زمین و ارزیابی و تأثیرگذاری آن بر آثار وی است. این پژوهش سر آن دارد که نشان دهد اقبال در همه پویه‌ها و روش زندگی علمی خود، براستی متأثر از سنت‌های ملی ایران و آثار فخیم و روش دانشمدرانه بزرگان فهیم آن بوده است.

کلمات کلیدی: ایران، فرهنگ و تمدن ایرانی، ایرانیگری اقبال، علم، حکمت و عرفان.

mhm4162@yahoo.com

Gsarami@gmail.com

Dr_aghdaie@yahoo.com

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی زنجان

^۳ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی زنجان

درآمد

اقبال لاهوری فیلسوف، شاعر و روشنفکر دینی معاصر با چهار فرهنگ اسلام، ایران، هند و غرب آشنا بوده است و آنها را در مهمترین آثارش (سیر حکمت در ایران، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، دیوان اشعار فارسی و اردو، و نامه‌هایش) به چالش کشیده است، اما از میان این چهارگانه‌ها، توجه عمیق به فرهنگ، هنر و تمدن ایرانی که نسبت به سه فرهنگ دیگر چه از دیدگاه کمی و چه از لحاظ کیفی با زتابِ بمراتب وسیعتر و ژرفتری در آثارش یافته، پژوهشگران علاقه‌مند به حوزه ایران‌شناسی را به تحقیق واداشته تا چندوچون‌گرایی اقبال به ایران و آداب و رسوم ایرانیان را باز یابند.

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و براساس کتب، مجله‌های علمی-پژوهشی، طرحها و پژوهشها و رساله‌های مرتبط، و بهره‌مندی از منابع اینترنتی (سایتها، پایگاههای علمی اطلاع‌رسانی و ...) صورت گرفته است، که سعی گردیده تمامی آنها از منابع دست اول، پُر کاربرد و تخصصی برگزیده شوند.

ضرورت انجام این تحقیق از آنجا است که وی ایرانی نیست، اما هنگامی که با مناط نسبت‌سنجی به توصیف و نقد هریک از چهار فرهنگ اسلام، ایران، هند و غرب میپردازد، برای ایرانیها احترام ویژه‌ای قائل میشود و به آداب و رسوم و اساطیر و سنن و رفتار و اندیشه ایشان، در سنجش با فرهنگهای هندیان و غربیها امتیاز بیشتری میدهد، اما بدیهی است که در قیاس فرهنگ اسلامی با فرهنگ ایرانی، ضمن برشماری رفتار دوستانه و مشتاقانه این دو فرهنگ با یکدیگر، معتقد است که ایرانیان ضمن شیفتگی تمام‌عیار به فرهنگ اسلامی، بزرگترین و بیشترین و بهترین خدمت را به فرهنگ اسلامی روا داشته‌اند.

پیشینه پژوهشهای انجام شده در خصوص موضوع اقبال و ایران به ما نشان میدهد که تمرکز تمامی آنها بر برجسته کردن مؤلفه‌های ایرانیگری عمدتاً در محدوده اشعار اقبال لاهوری بوده است، اما اینکه پژوهشی جداسر در خصوص مؤلفه‌های ایرانیگری در تمامی آثار ایشان انجام شده باشد، نادره‌ای است که با احتیاط بدان نمیتوان دست یافت، و این مقاله بر سر آن است که این مهم را برشکافد.

زندگینامه

محمد اقبال لاهوری در هجدهم آبان سال ۱۲۵۶ (ش. ه) برابر با نهم نوامبر سال ۱۸۷۷م (ایران از دیدگاه اقبال، رفیع: ص ۲۳) در شهر سیالکوت ایالت پنجاب چشم به جهان گشود. «نور محمد»، پدر اقبال مردی متدین بود و دکان کوچک پارچه‌فروشی او، محل تجمع دوستداران علم و ادب بود. مادر اقبال نیز که «امام بی‌بی» نام داشت، زنی پرهیزکار بود که به قرائت قرآن مجید اهتمامی ویژه داشت (نقد درونمایه‌های شعر اقبال، خسروی: ص ۲۰).

نیاکان اقبال از خاندان قدیمی هند و از کسانی هستند که آنان را «سپرو»^۱ مینامیدند. این واژه سپرو با پادشاه باستانی ایران، یعنی شاپور، پیوند میگیرد و بدین‌سان در واقع سپروها از نژاد ایرانی‌اند که در روزگار پیش از اسلام، از ایران به کشمیر مهاجرت میکنند(همان)، اما در دویست و پنجاه سال پیش به مکتب اسلام روی آورده و مسلمان میشوند(دیوان اقبال، بقایای: ص ۵).

دوران کودکی اقبال در شهر سیالکوت گذشت و خانواده‌اش او را برای تعلیم و تربیت به مکتبخانه «سید میرحسن» سپردند، که در آن علاوه بر دروس اسلامی و الهیات، ادبیات فارسی و عربی نیز آموزش داده میشد. سید میرحسن از هوش سرشار اقبال آگاهی یافت و هنگامی که اقبال در سال ۱۸۹۲م (۱۲۷۱ه.ش) از مدرسه اسکاتلندیها دانش آموخته شد، وی به پدر اقبال پیشنهاد داد تا اجازه دهد فرزندش به تحصیل خود در دانشگاه ادامه دهد. اقبال که از همان دوره نوجوانی شروع به سرودن شعر کرده بود و شعرهایش را برای تصحیح به «نواب میرزاخان» - متخلص به داغ - که شاعری توانا بود، میسپرد، خیلی زود توانست نظر استادش را به دست آورد، به طوری که خود داغ به او گفت که شعرهای اقبال دیگر نیازی به تصحیح ندارد.

آثار

اقبال آثار بسیار گرانمایی به سه زبان فارسی - انگلیسی و اردو از خود به جای گذاشته که مهمترین و اثربخش‌ترین آنها عبارتند از: علم اقتصاد، سیر حکمت در ایران، تاریخ هند، دیوان اشعار فارسی، دیوان اشعار اردو، شامل: بانگ درآ، بال جبرئیل، ضرب کلیم، ارمغان حجاز، سرود رفته، خاطرات پراکنده، نامه‌ها و نگاشته‌ها، سخنرانیها و مصاحبه‌ها، مقاله‌ها و ویرایشها(نگاهی به آثار زنده- رود، پوروالی: ص ۷۸-۷۳)، ترجمه‌ها(دیوان اقبال، بقایای: ص ۱۴)، و آثار نیمه تمام. از بین این آثار، سه اثر که هم ایران در آنها بهتر معرفی شده و هم ایرانیان با آنها بیشتر آشنا هستند، بدین قرارند:

دیوان اشعار فارسی

اشعار فارسی اقبال در هشت دفتر سروده شده‌اند، که ابتدا به صورت انفرادی چاپ و منتشر میشدند و سپس در دیوان وی جمع گشته‌اند. این دفاتر به ترتیب حضور در دیوان عبارتند از: اسرار خودی؛ رموز بی‌خودی؛ پیام مشرق شامل مجموعه شعرهای: لاله طور، افکار، می باقی، نقش فرنگ؛ زبور عجم در برگزیده دفاتر: گلشن راز جدید، بندگی‌نامه؛ جاویدنامه؛ پس چه باید کرد ای اقوام شرق؛ مسافر؛ و ارمغان حجاز، که این عنوان آخر، مشترک بین دیوان فارسی و اردوی اقبال است و سروده‌های دویستی او را در برمیگیرد که دو سومش به فارسی و فقط یک سوم آن به زبان اردو سروده شده است. از بین این مجموعه، مثنوی اسرار خودی که به ارائه دیدگاه فلسفه خودی اقبال میپردازد و نیز مثنوی رموز بی‌خودی که بیان‌کننده نقش فرد در جامعه است، از اهمیت افزونتری برخوردار

۱. «سپرو» به معنی درس‌خوانده میباشد.

است. همچنین جاویدنامه که بلندترین مثنوی دیوان فارسی اشعار اقبال است، سفرنامه‌ای معراجگونه است که با راهنمایی مولوی و پس از سیر در آسمانها صورت گرفته است. این مثنوی که تعداد اشعار آن نزدیک به دو هزار بیت است، مروری است بر زبده‌ترین هسته‌های مرکزی تفکر فلسفی - اجتماعی اقبال، که البته یکی از بهترین آثار وی نیز می‌باشد و در واقع شاهکار شعری او است.

سیری کوتاه در دیوان فارسی اقبال به خواننده نشان می‌دهد که شاعر از ظرفیت جادویی شعر برای بیان افکار فلسفی و دینی و دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی به نیکی بهره برده و آنچه در درجه اول برای وی مهم بوده، پروراندن مغز مطلب و ارائه حرفی پُر مضمون بوده است. البته هوش و استعداد اقبال آن چنان بوده که در کنار حرف خوب، هنر خوب حرف زدن را نیز به نیکی میدانسته و این، جابه‌جا از آرایه‌های ظریف و صنایع ادبی که در کلامش به کار برده یا اوزان متناسبی که از آنها در سرایش شعرش بهره گرفته، بخوبی دانسته می‌شود.

سیر حکمت در ایران

اقبال این کتاب را در سال ۱۹۰۷ م (۱۲۸۶ ه. ش) برای گرفتن مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه مونخ به زبان انگلیسی نوشت که در واقع دربردارنده نکات عمده تفکر فلسفی مردم ایران از زرتشت تا بهاء‌الله است و از زمان چاپ، آن قدر برای محافل علمی انگلستان و ایران مفید بوده است که هنوز نیز در مرکز توجه و مراجعه اهل مطالعه و متفکران قرار دارد. اقبال در خصوص روش خویش در این کتاب می‌نویسد: الف) من کوشش کرده‌ام تسلسل منطقی تفکر ایرانی را ترسیم نموده و به زبان فلسفه جدید تفسیر نمایم و تا آنجایی که میدانم تا به حال چنین کاری انجام نگرفته است. ب) موضوع صوفیگری را به روش کاملاً علمی بحث کرده و سعی نموده‌ام حالات معنوی که یک چنین پدیده‌ای مستلزم آن است، استخراج بکنم و برخلاف نظریه مورد قبول عموم، سعی کرده‌ام بیان بکنم که صوفیگری محصول طبیعی عملکرد نیروهای مختلف معنوی و اخلاقی است که لزوماً روحهای به خواب رفته را به طرف زندگی ایده‌ال برتری متوجه می‌سازد. قسمت اول کتاب، بر روی فلسفه قبل از اسلام ایران، تعالیم دو گانگی زرتشت، مانی و مزدک متمرکز شده است. قسمت دوم دارای عناوین: ثنویت یونان، بحث در باره فلسفه اسلامی ایران: شامل صوفیگری و همچنین بحث مختصری راجع به بابیگری و بهاییگری می‌باشد. کتاب شامل فلسفه نوافلاطونی ارسطو در ایران، عقلگرایی اسلامی، بحث بین واقع‌بینی و ایده‌آلیسم، صوفیگری و تفکر اخیر ایرانیان بوده و شرح مختصری راجع به عقاید معتزله، اشاعره، شیخ عبدالکریم جیلانی، شهاب‌الدین سهروردی، و ملاحدای سبزواری داده است (نگاهی به آثار زنده‌رود، پوروالی: ص ۳۳-۳۲).

این کتاب را اولین بار دکتر امیرحسین آریان‌پور با عنوان «سیر فلسفه در ایران» به فارسی ترجمه کرد (ستاره شرق، احمدپور: ص ۲۴). و بار دیگر با عنوان «سیر حکمت در ایران» در سال ۱۳۸۸ به همت دکتر محمد بقایی (ماکان) ترجمه شد. آقای میرحسن‌الدینی نیز آن را با عنوان «فلسفه

عجم» به زبان اردو برگردانده است. ضمناً این رساله، بعدها به فرانسه نیز ترجمه شد (نگاهی به آثار زنده‌رود، پوروالی: ص ۳۲).

بازسازی اندیشه دینی در اسلام

در دسامبر ۱۹۲۸م و ژانویه ۱۹۲۹م با دعوت انجمن مسلمانان شهر مدرس، اقبال سخنرانی‌هایی را با موضوع اسلام در مدرس، حیدرآبادی و علیگره، انجام داد که در سال ۱۹۳۰م در لاهور با عنوان «شش سخنرانی در باب احیای فکر دینی در اسلام» به چاپ رسید. بعدها هم با همین عنوان و شامل یک سخنرانی دیگر به نام «آیا دین امکان‌پذیر است؟» دوباره چاپ شد. در این مباحث اقبال وظیفه بازسازی بنیان عقلانی فلسفه اسلامی را به گونه‌ای که مناسب حال جو روشنفکری و غیرمادی قرن جدید باشد به عهده گرفته و براساس اصول فلسفی‌ای که بر پایه قوانین الهی استوار است، به مبارزه علیه افکار غرب میپردازد که به اعتقاد او بشدت مادی شده است. اقبال در مقدمه همین کتاب در خصوص نیتش از بازسازی اندیشه دینی مینویسد: «من سعی کرده‌ام تا به این درخواست مبرم هرچند به طور ناقص با بازسازی فلسفه دینی اسلام با توجه به سنت و روشهای فلسفی اسلام و جدیدترین پیشرفته‌ها در زمینه‌های مختلف علم بشری، پاسخ گویم...»

احیاء، کار بزرگ و مؤثری است و نشان‌دهنده کوششهایی است که در جهت تبیین عقاید فلسفی اسلامی در قالب افکار و عقاید غربی انجام گرفته و مباحث به شکلی زیبا و نافذ و تأثیرگذار، بیان شده است (همان: ص ۵۰-۴۹). هفت عنوان این کتاب عبارتند از: شناخت تجربه دینی؛ معیار فلسفی مکاشفات تجربه دینی؛ مفهوم خدا و مقصود از نیایش؛ من بشری، آزادی و جاودانگی آن؛ روح فرهنگ اسلامی؛ اصل حرکت در ساختار اسلام؛ آیا دین امکان‌پذیر است؟ ابتدا این کتاب به زبان انگلیسی منتشر شد، که اولین بار در ایران با ترجمه احمد آرام و با عنوان «احیای فکر دینی در اسلام» به بازار نشر راه یافت و آنگاه برای بار دوم دکتر محمد بقایی (ماکان) ترجمه جدیدی از آن را با عنوان «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» در سال ۱۳۸۸ به دوستان کتاب و اهالی اندیشه تقدیم کرد.

* فرهنگ و تمدن قوم پارس

اقبال در سخنی، تمام مسلمانان را مدیون بخشی از مسلمانان، یعنی فرهنگ و تمدن ایرانیان میدانند و مینویسد: «اگر اعراب نمیتوانستند ایران را تسخیر کنند، تمدن اسلامی ناقص میماند!» و ادامه میدهد: «مسلمانان با فتح ایران به همان اندازه سیراب شدند که رومیان از فتح یونان!» (سونش دینار، بقایی: ص ۱۱۷) و همین استغنا را حتی برای ادبیات ایران زمین نیز معترف است. او در نامه‌ای از اینکه میبیند بخشی از مردم زرتشتی بمبئی به قول خودش به دیده حقارت به زبان فارسی مینگردند و حتی آنقدر نسبت به آن بی‌اطلاعتند که میپندارند ادبیات فارسی بر شالوده زبان عربی بنا شده است، مینویسد: «مایه تأسف است که از غنای ادبیات فارسی بی‌خبرند. اگر باخبر شوند، میفهمند که ادبیات

فارسی بر فرهنگ و ادب زبان عربی استوار نیست، بلکه ریشه‌اش به فرهنگ و ادب زرتشتی می‌رسد، و لطافت و حلاوت آن از همان سرچشمه آب خورده است.» (نامه‌های اقبال، جعفری: ص ۲۱).

* امور سیاسی

دایرة فعالیت‌های سیاسی و امور بین‌المللی علامه اقبال لاهوری بسیار گسترده است؛ از سفر به افغانستان تا سفر به فلسطین و ایتالیا و دیدار با موسولینی، شناخت اندیشه‌های سیاسی غرب و روشها و شیوه‌های مکارانه و غدرهای پیچیده آنان، و نیز تلاش سیاسی در داخل کشورش و ارائه ایده‌ای نو برای بنیان نهادن کشوری مستقل برای مسلمانان. او مسلمان آگاه و هوشیاری بوده که در تمام آثارش از اسرار خودی تا رموز بی‌خودی، و از پیام مشرق تا جاویدنامه و همه دفاتر شعری و آثار قلمی و فعالیت‌های دیگرش، معتقد بوده که انسان مسلمان باید آگاهی سیاسی به‌روز داشته باشد.

پس از آشنایی با زندگی، افکار و آثار اقبال لاهوری، اینک لازم است هدفی را که اقبال در طول زندگی‌اش نشان داده، بشناسیم و با ویژگیها و خصوصیات آن آشنا شویم، و آن جایی نیست جز کشور بزرگ و تاریخی ایران.

اقبال و پی‌جویی سنت ادبی ایران

پس از برشماری بخش اندکی از خصوصیات فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین، اینک برآنیم تا نشان دهیم که علاقه اقبال به ایران، علاقه صرف قلبی و باطنی نبوده است، بلکه وی این ویژگیها را در آثارش نمایانده است:

۱. اقبال و نور

عشق و علاقه‌ای که اقبال به نور و خورشید و صفات و پدیده‌های روشنایی از خود نشان داده است، در جای‌جای تمامی آثار ادبی و فلسفی و دینی و عرفانی‌اش تجلی یافته است؛ بگونه‌ای که یکی از پژوهشگران در این باره نوشته است:

«شیفتگی اقبال را به خورشید در آثار او میتوان حس کرد؛ مهر که منبع نور و اشراق است از شرق سر میزند و انوار و حرارتش را به یکسان در شرق و غرب میپراکند؛ او از آدمیان نیز میخواهد که چنین باشند. اقبال در اوایل کار شاعری‌اش شعری در باره خورشید سرود که بنا به گفته خودش - نشریه مخزن به تاریخ بیستم اوت ۱۹۰۲ م - احساس سرودهای ودایی را در ستایش از مهر به ذهن متبادر میسازد. این اشعار به زبان اردو است و ابیات آغازین آن که نقل میشود، دارای همان روح و جوهری است که در ابیات ودایی وجود دارد: ای آفتاب! روح و روان جانی تو / شیرازه‌بند دفتر کون و مکانی تو / ثبات هر چیزی از جلوه‌گری توست / سوز و ساز تو، سراپا حیات است / آن خورشیدی که روشنایی به همه جهان میپراکند / قلب و خرد و روح و شعور است.» (چه باید کرد، احمددار: ص ۴۶ - ۴۵).

اقبال در کتاب «سیر حکمت در ایران» یکی از راههای شناخت حقیقت غایی از منظر متصوفه و عرفا را نور و اشراق معرفی میکند و جالب این است که این موضوع را در فصل پنجم که آن را فصل

«تصوّف ایرانی» نام نهاده تشریح میکند، که خود این نزدیکی، به نوعی ارتباط تنگاتنگ عرفان ایرانی با نور را به ذهن متبادر میکند. توضیح مفصل و عمیق اقبال از پدیده نور در این کتاب و نیز شرحی که در خصوص مبتکر این فلسفه، یعنی شیخ اشراق، آورده کاملاً علاقه قلبی و حسّی وی را بدین موضوع نمایان ساخته است.

در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» نیز اشاره‌ای کوتاهی به موضوع نور و ذره از نگاه اشاعره و معتزله دارد، اما موضوع مهمی که تا حدودی بدان پرداخته و به روزگار معاصر ارتباط پیدا میکند، نوع نگاه اسلام و مسیحیت نخستین به معنویت است که اقبال از آن به نور تعبیر کرده است. اقبال برای حضور این پدیده در آثار ادبیش هم از تمامی استعداد هنری و دانش خویش با صددرصد توانش بهره گرفته و علاوه بر جایگزینی واژه‌هایی در اشعارش که خود مستقیماً سرچشمه نور یا آتش میباشند، از تمامی افعال، ترکیبها، صفات، اسامی و حتّی واژگان متضاد و یا در پیوندی که به ذهنش رسیده و آنها به نوعی یادآور نور و آتش بوده‌اند، بارها و بارها در اشعارش سود جسته، بگونه‌ای که شاید ورقی از دیوان وی را نتوان برشمرد که خالی از واژه و یا پدیده نور و وابستگان آنها نباشد. اقبال حتّی وقتی میخواهد فلسفه خودی را تشریح کند، از نور و واژگان مرتبط با آن بهره میبرد:

نقطه نوری که نام او خودی است ز یر خاک ما شرار زندگی است
از محبت میشود پاینده تر زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر
از محبت اشتعال جوهرش ارتقای ممکنات مضمورش
فطرت او آتش اندوزد ز عشق عالم افروزی بیاموزد ز عشق
(دیوان اقبال، بقایی: ص ۳۳)

یکی از موضوعهای رایج در ادب کلاسیک ایرانی، مفهوم ذره و خورشید است که دامنه‌ای دراز و گسترده در ادبیات کهنسال ایران دارد:

ذره را تا نبود همت عالی، حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود
(حافظ: بیت ۸)

تا این بیت زبازند هاتف در ترجیع‌بند معروفش:
دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی
هاتف اصفهانی (به نقل از: فرهنگ اشارات، شمیسا: ص ۳۳۱)

و تا اشعار مولوی:
آفتابی در یکی ذره نهران ناگهان آن ذره بگشاید دهان
(مولوی: بیت ۴۵۸۰)

ذره و خورشید، در دیوان اقبال نیز رخ نمایانده و استقبال اقبال از این مضمون نشان‌دهنده آشنایی و تسلط و پیروی کامل وی بر ادب کهن ایرانی است:

ذره از خاک بیابان رخت بست تا شعاع آفتاب آرد به دست
 (دیوان اقبال، بقایی: ص ۲۷)
 امتی از گرمی حق سینه‌تاب ذره اش شمع حریم آفتاب
 (همان، رموز بی‌خودی: ص ۹۰)
 شدم به حضرت یزدان گذشتم از مه و مهر که در جهان تو یک ذره آشنایم نیست
 (همان، پیام مشرق: ص ۱۸۸)

۲. اقبال؛ و فلسفه و عرفان

به نظر میرسد بخش قابل توجهی از شیفتگی اقبال به ایران، برزندگی ایرانیان باشد به دارا بودن گوهر فلسفه و کلام و عرفان؛ و اینکه او رشد علوم عقلی را در ایران میدیده، و نه در یونان. و بیراه نیست اگر بپنداریم که همین نگاه و نیز علاقه ذاتی او به سرزمین ایران، وی را به سمتی کشاند که پایان‌نامه دوره دکتری‌اش را به بررسی فلسفه و عرفان ایرانی اختصاص دهد و در اولین سطر از نوشته‌اش اعتراف کند که: «برجسته‌ترین ویژگی منش ایرانیان علاقه به تفکر فلسفی است.» (سیر حکمت در ایران، اقبال: ص ۱۳). با این دید و با توجه به اینکه وی غیر از فلسفه، یکی از دغدغه‌های ذهنیش نیز عرفان و تصوف اسلامی بوده، میتوانیم ببینیم که همین نگره در تمامی آثارش به گسترده‌گی راه یافته، بطوری که بدون هیچگونه تردیدی میتوان گفت که با عارف و فیلسوفی شاعر روبرو هستیم که اگر بخواهیم عرفان و فلسفه را از آثارش بیرون بکشیم، مانند این است که خواسته باشیم روح را از بدنی جدا کنیم!

یادآوری این نکته مهم در دگردیسی تفکر اقبال ضروری است که وی قبل از رفتن به اروپا و حتی هنگامی که در آنجا بود و رساله‌اش را مینوشت، معتقد به «وحدت وجود» و از ارادتمندان «ابن عربی» بود (همان: ص ۱۱)، اما پس از آشنایی بیشتر با شیخ احمد سرهندی، خط بطلانی بر اندیشه پیشین خود کشید و معتقد به استقلال «من دانی» در برابر «من عالی» شد و با همین نظریه به این باور رسید که تصوف ایرانی، روح تلاش را از انسان میگیرد و او را دچار سستی میکند. او با همین اندیشه در چاپ اول «اسرار خودی» سی و پنج بیت در ذم حافظ می‌آورد که به دلیل مخالفت شدید مردم آن را در چاپهای بعدی حذف میکند (شرار زندگی، بقایی: ص ۲۶۱). در نامه ذیل، اقبال در جواب خواهی حسن نظامی مطالبی نوشته که ضمن آنکه از علاقه اقبال به تصوف خبر میدهد، مروری است بر بخشی از عقاید فلسفی و عرفانی او، از جمله نفی فناء فی‌الله، فراق، ترجیح صحو بر سکر و اینکه چرا اقبالی به حافظ و ابن عربی ندارد:

«مطلع هستید که طبعاً و اصالتاً میلم به تصوف میباشد و پس از مطالعه فلسفه مغرب‌زمین تمایلیم به آن بیشتر گردیده، زیرا بطور کلی فلسفه اروپا به طرف فلسفه وحدت‌الوجود سوق میکند، ولی پس از غور در مطالب قرآن و مطالعه تاریخ اسلام متوجه اشتباه خود شدم و به خاطر حرمت کلام‌الله افکار قدیم خود را ترک گفتم ... حضرت امام ربّانی، شیخ احمد سرهندی معروف به مجدّد الف ثانی، در مکاتیب خود یک جا این موضوع را مطرح نموده که «گسیختن» بهتر است یا «پیوستن». به نظر من

«گسیختن» عین اسلام است؛ «پیوستن» رهبانیت یا تصوف ایرانی است و اعتراض من به همین مطالب میباشد ... شاید یادتان باشد وقتی که شما به من لقب «سرالوصال» اعطا نمودید، من همان موقع نوشتم که باید به «سرافراق» ملقب گردم؛ زیرا در آن وقت من همان فرق را داشتم که در نظر مجدد الف ثانی بوده است. اگر عقیده خود را طبق نظری که شما نسبت به تصوف دارید اظهار نمایم، باید بگویم منتهای عبودیت، نقطه اوج کمال روح انسانی است و بالاتر از این مقام و رتبه‌ای نیست و یا به قول محی‌الدین ابن عربی، از آن به بعد «عدم محض» است. این مطلب را بدین صورت هم میتوان بیان نمود که حالت سُکر ضدّ اصول دین مبین و قوانین حیات است و حالت صحو و بیداری که اسلام بر آن صحّه گذاشته، کاملاً مطابق قانون حیات انسانی است و مقصود رسول مقبول حضرت محمد مصطفی (ص) این بوده که افرادی به وجود بیایند که همیشه به حالت صحو بمانند. این خصوصیت در میان صحابه آن حضرت ... بوده، درحالی که حافظ شیرازی چنین حالتی نداشته. «نامه‌های اقبال، جعفری: ص ۱۱۴-۱۱۲»

بدیهی است همین افکار در اشعارش نیز راه یافته است و گفتگوی رود گنگ و کوه هیمالیا در اسرار خودی شاهد خوبی بر ردّ نظریه فنا، تأکید بر تکاپو، استقلال «خودی» و صحو است:

این خرام ناز سامان فناس است	هر که از خود رفت شایان فناس است
هستی خود نذر قلمز ساختی	پیش رهنز نقد جان انداختی
هستی تو بی‌نشان در قلمز است	ذروه من سجده‌گاه انجم است
قطره‌ای؟ خود را به پای خود مریز	در تلاطم کوش و با قلمز ستیز

(دیوان اقبال، بقایی: ص ۵۸)

۳. اقبال و زبان فارسی

اینکه چرا اقبال با آنکه به زبانهای پنجابی و اردو سخن میگفت، به انگلیسی مینوشت و تکلم میکرد، با آلمانی و عربی آشنا بود، زبان فارسی را برای شعر انتخاب کرد - حال آنکه شاعر هموطن او، تاگور، به انگلیسی شعر میسرود! - و بیشترین حجم ابیاتش را با این زبان بیان کرد، به‌گونه‌ای که از حدود پانزده هزار بیت شعری که از وی به جای مانده، نه هزار بیت آن به فارسی است (قلندر شهر عشق، بقایی: ص ۴۴) و حتی در دیوان اردوی خود نیز جابه‌جا از واژه‌ها و اشعار فارسی بهره گرفته، تا جایی که از قول او گفته‌اند که زبان اردوی اقبال متأثر از زبان فارسی است (اقبال و گزینش زبان

فارسی، مصلح: ص ۱۶۰۲)، در درجهٔ اول باید رازش را در این زبان جست؛ یعنی در آهنگ، موسیقی، نرمی، تواناییهای بالا و گنجایش وسیع زبان فارسی.

اقبال در برخی از سخنرانیها یا نامه‌هایش، دلایل انتخاب زبان فارسی برای سُرایش اشعارش را توضیح داده، از جمله اینکه: «دلم نمیخواهد به اردو شعر بگویم، هر روز رغبتم به گفتن شعر فارسی بیشتر میشود؛ دلیلش این است که حرف دلم را نمیتوانم به زبان اردو بیان کنم.» (غزل فارسی علامه اقبال، منور: ص ۶۸)، زیرا اردو را برای ادای معانی و اندیشه‌های خود هم ضعیف و هم کوچک تشخیص میداد (اقبال شاعر پاکستان، مینوی: ص ۸) و بنابراین ابایی نداشت از اینکه اعلام کند که «هنگامی که به اردو صحبت میکنم، نمیتوانم آنچه را که میخواهم بگویم درست ادا کنم.» (سونش دینار، بقایی: ص ۳۰۹).

ماه نو باشم تهی پیمانهام	هندیم از پارسی بیگانهام
طرز گفتار دری شیرینتر است	گرچه هندی در عذوبت شکر است
جامعهٔ من شاخ نخل طور گشت	فکر من از جلوهاش مسجور گشت
در خورد با فطرت اندیشه‌ام	پارسی از رفعت اندیشه‌ام

(دیوان اقبال، بقایی: ص ۲۹)

۴. اقبال و اهل‌بیت (ع)

اظهار ارادت برخی از بزرگان علمی منصف و جامع‌نگر از اهل تسنن ایران به اهل‌بیت پیامبر(ص)، نشان از اخلاص پاک ایرانیان و یکپارچه تلقی کردن دین بر اساس آموزه‌های اسلامی است؛ و اینکه هیچگاه نخواستند که بهانه‌های کوچک، اشتراکهای فراوان مسلمانان را نابود کنند.

اقبال در این موضوع، روال ادبی و خلق نیک جامعهٔ بزرگ ایرانی را پی گرفته و با آنکه از متدینان سنی مذهب حنفی است، بدون اینکه بخواهد از احکام مذهب خود دست بکشد یا به تبلیغ و گرایش به تشیع اظهار وجود نماید، و با همهٔ ادب و احترامی که به سایر فرق و شاخه‌های مذهبی قائل است و این از اشعار و آثارش به دست می‌آید، به ائمهٔ بزرگوار شیعه احترام خالصانهٔ خود را بیان داشته است که بهترین اظهار محبت اقبال نسبت به خاندان ائمه و اهل‌بیت پیامبر(ص)، شیواترین و روان‌ترین ابیاتی است که در توصیف حضرت زهرا (س) سروده:

از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
آن امام اولین و آخرین
روزگار تازه آئین آفرید
مرتضی، مشکل‌گشا، شیرخدا
یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن کاروان‌سالار عشق
حافظ جمعیت خیرالامم
پشت پا زد بر سر تاج و نگین
قوت بازوی احرار جهان
اهل حق حریت آموز از حسین
(دیوان اقبال، بقایی: ص ۱۱۹-۱۱۸)

مریم از یک نسبت عیسی عزیز
نور چشم رحمه للعالمین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید
بانوی آن تاجدار هل اتی
پادشاه و کلبه‌ای ایوان او
مادر آن مرکز پرگار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم
تا نشیند آتش پیکار و کین
وان دگر مولای ابرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین

و یا آنجا که به حضرت علی(ع) ارادت خود را نشان داده است:

مسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام در جهان مثل گهر تابنده‌ام
(همان: ص ۵۱)

۵. اقبال و تلفیق

اقبال، خویشتن را آدمی بدون تعلق و رها و آزاد معرفی میکند: من اول آدمی بی‌رنگ و بویم. اما از آنجا که هر انسانی برآمده از آب و خاکی است، اذعان دارد که جسمش برآیندی است از دو سرزمین؛ ایران و هندوستان: از آن پس هندی و تورانیم من. بنابراین، وی همواره خویشتن را تلفیقی از دو سرزمین دانسته است:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمیبینی برهنم زاده‌ای درد آشنای روم و تبریز است
(همان: ص ۲۴۱)

اگرچه زاده‌ه‌م، فروغ چشم من است ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز
(همان: ص ۲۱۰)

اما عنصر دیگری که در وجود همه ما انسانها هست و اتفاقاً مهمتر از آب و خاک میباشد، همان ایده و منش و خمیرمایه‌های ذهنی و فرهنگی و دینی است که جهت حرکت فکری و رفتاری هر انسانی را در طول پیمایش مسیر زندگی تعیین میکند و در سعادت و شقاوت، آوازه‌گری یا گمنامی، و فهیمی و ای بسا نادانی وی بسیار مؤثر است، که اقبال به این بزرگه که میرسد، به آفتاب مکتب اسلام - که در کلام او به «حرم» تعبیر میشود - دست می‌یازد:

مرا اگرچه به بتخانه پرورش دادند چکید از لب من آنچه در دل حرم است
(همان، زبور عجم: ۲۶۹)

با این اوصاف، اگر بخواهیم بدرستی و در مجموع از جسم و جان اقبال سخن بگوییم، باید بنویسیم که دست سرنوشت، وجود مادی و معنوی این شاعر جهان‌شمول را تلفیقی از اسلام، ایران و هند قرار داده؛ نکته‌ای دقیق که خود شاعر بدان زبان گشوده:

تمن گلی خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است
(همان، پیام مشرق: ۲۱۴)

که در این بیت، کشمیر، حجاز و شیراز، به ترتیب استعاره از هندوستان، اسلام و ایران هستند، که خود گویای پیشینه زندگی اقبال و اقوام او است؛ زیرا وی «از خانواده‌های کشمیری ایرانی‌الصل است که در حدود دویست و پنجاه سال پیش از آئین برهنه به دین اسلام روی آوردند.» (قلندر شهر عشق، بقایی: ص ۱۳-۱۲).

اقبال با همین روش فلسفه خودی را بنیان گذارده است: «فلسفه خودی اقبال آمیزه‌ای است از عقاید هگل در مورد ایده‌آلیزم، نظریات فیخته در مورد «من»، عقاید مک تاگارت و شیخ احمد سرهندي در زمینه استقلال من دانی در برابر من عالی، عقیده نیچه در مورد ابر انسان، بینش هندوئیسم در خصوص تحرّی حقیقت، عرفان پوپا و واقع‌نگر مولوی، و بالاخره دیدگاهی که قرآن در مورد جاودانگی «من» آدمی بیان داشته است.» (شرار زندگی، بقایی: ص ۹).

اقبال و تأثیرپذیری از شخصیت‌های بزرگ ایرانی

سبک زندگی و آثار هنر شعری اقبال لاهوری نشان‌دهنده آن است که وی سالها با آثار شعری و حکمی و علمی دانشمندان بزرگی از ایران مانوس بوده و جدای از حکمت و فلسفه که رشته تخصصی وی بوده است، در موضوع شعر و شاعری از تأثیرپذیری شکلی و ساختاری تا الهامگیری محتوایی و مضمونی از قله‌های شعر و شاعران برتر ایران روشها و درسها آموخته است، که اگر بخواهیم این تأثیرپذیری را نشان دهیم، میتوانیم به چهار موضوع بپردازیم:

الف) بایزید و چگونه زیستن

اقبال از برخی از عرفای ایرانی، روش چگونه زیستن را آموخته است. یکی از این شخصیت‌های عمیق در عرفان ایرانی و اسلامی، بایزید بسطامی است که زندگی بی‌پیرایه و نیز قناعت‌پیشگی بی‌مانند او، بدون شک تعریف عملی فقر معنوی است. اقبال نیز که مضمون فقر را در دیوانش - و بویژه در مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» - پرورانده، در زندگی شخصی خود و در صحنه عمل هم به مانند بایزید بسیار ساده و بی‌آلایش و کاملاً به دور از هر نوع زیاده‌خواهی روزگارش را به سر رسانده و درحالی‌که موقعیت حرفه‌ای و تواناییهای فراوانی که داشته، به وی این امکان را میداد که از یک زندگی مرفه برخوردار باشد، آگاهانه و داوطلبانه به کمترین داشته‌ها قناعت کرد تا در ظاهر

و باطن بایزیدگونه فقر مادی و معنوی را هم در درون وجود خویش و هم در برون، یعنی در عرصه حیات، تجربه کرده باشد.

ب) حلاج و چگونه اندیشیدن

عارف نامداری که همه طول و عرض و عمق ادبیات عرفانی ایران را از واگویی رمز «انا الحق» خود و سرانجام خونینش پُر ساخت، برای اقبال که همیشه از آنات زندگی به دنبال دریافت تازه‌ترین اندیشه‌ها بوده است، سرآغاز نقطه رهایی و تعالی او به سوی اندیشه‌ای شد که بعدها در اسرار خودی به طور بارز نمود یافت و فلسفه «خودی» را به نام او در جهان فلسفه و عرفان ثبت کرد.

اقبال هنگامی که در سال ۱۹۰۷م رساله دکتری خود را مینوشت، نگاهش به حلاج همان نگاه معتاد عرفا و فقها به وی بود، اما پس از بازگشت به کشورش در سال ۱۹۰۸م و آشنایی با اندیشه‌های شیخ احمد سرهندی (معروف به الف مجدد ثانی) و نیز خواندن آثار ماسینیون (پژوهشگر فرانسوی عرفان ایرانی و اسلامی) و معرفت افزونتر با افکار او، و نیز اندیشیدن و رسیدن به تفکرات تازه، دریافت که حرف و حرکت حلاج را نمیتوان با نظریه «وحدت وجود» تفسیر کرد، بلکه از نظر اقبال آنچه حسین منصور انجام داد، حرکت بزرگی بود؛ یعنی ارائه یک نظریه جدید که این نظریه جدید، بر خلاف وحدت وجود، از توانایی و ایستایی و اظهار وجود «من منتهای» در برابر «من نامتنه‌ای» سخن میگوید، تا آنجا که اگر در برابر آن قرار گیرد، موجودیت خود را از دست نداده و من محدود در برابر من نامحدود محو نمیگردد؛ و این، کم‌کم شد یک اندیشه محوری در آثار و افکار اقبال. اگر اقبال بارها و بارها از عظمت و بزرگی انسان در آثارش سخن گفته است و بر رشد «خودی» و خودباوری انسان تأکید فراوان داشته است، بر همین باور بوده که میتوان در برابر ناملایمتهای زمانه ایستاد و با آن مبارزه کرد:

حدیث بیخبران است با زمانه بساز
زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز^۱
(دیوان اردو، اقبال: ص ۳۵۴)

و این نیز روش و اندیشه‌ای بوده که اقبال آن را از حلاج ستانده است.

ج) سعدی و حافظ و جامی و ... چگونه سرودن

اقبال در ساختار و شکل هنر شعری خود، بیشتر متأثر از سعدی، حافظ، عراقی، بابا فغانی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری از شاعران ایرانی و امیر خسرو دهلوی، غالب و چه بسا بیدل از شعرای هندی است. البته تعیین مرز اینکه اقبال در چه حدی در ساختار و از کدام شاعر، و در چه حدی در مضامین و از کدامین گویندگان تأثیر پذیرفته، کاری سخت و ناممکن است و واقعاً خط‌کشی

۱. این بیت در دیوان فارسی اقبال نیست و فقط با اندکی تغییر در مصرع اول، در دیوان اردوی او آمده است:

حدیث بیخبران هی تو با زمانه بساز ...

خاصی نمیتوان در این باره انجام داد، اما زیبایی‌شناسی شعر اقبال به ما میگوید که وی بهترین و زیباترین روشها و اشکال بیانی و گفتاری را به کار گرفته تا مضمونش را بتواند شیرین و جذاب و راحت به خواننده منتقل کند؛ یعنی اقبال ضمن آنکه همه همت و توانش در درجه اول در بیان مضمون خلاصه میگردد، هیچگاه از محمول شعرش که میتواند به برزنده‌ترین آرایه‌ها زینت یابد، غافل نبوده است، درحالی که براسستی اقبال شاعری معناگرا است و اگر صنایع بدیعی در اشعار او یافت میشود، نمیتوان آن را دلیل بر آن گرفت که به قصد آرایه‌پروری دست به چنین کاری زده است، بلکه میتوان گفت که چون شاعر بوده، لازم میدانسته که الزامات شاعری را نیز رعایت کند، و این آرایه‌ها نیز از پس همین الزام در شعرش جایگیر شده‌اند.

د) سنایی و مولوی و سهروردی و ... چه گفتن

تأثیر اندیشمندان و متفکران پُر مغز و ژرفی چون پورسینا، غزالی، رازی، سهروردی، سنایی، مولوی، حافظ، عراقی و ... از ایران، و برخی از فلاسفه و عالمان اروپایی مانند مارکس، فیخته، نیچه و ... و نیز تعدادی از رهبران فکری و شعرای هموطنش چون شیخ احمد سرهندی، محمدعلی جناح، حسن نظامی و ... در آثار و بویژه اشعار اقبال کاملاً مشهود است، اما بیشترین و عمیقترین هم‌رایی او با دانشمندان، شعرا، فلاسفه و حکمای ایرانی است. اقبال ضمن آنکه استقلال فکری خود را در برابر آراء و اندیشه‌های بزرگان هنر ادبی و فلسفی ایران حفظ میکند - همچنان که به طور مثال با برخی از دیدگاه‌های حافظ مخالفت کرده است - در بسیاری از موافق فکری با ایشان همداستان است، که بیشترین نمود آن را میتوانیم همراهی و هماهنگی اقبال بدائیم با افکار سنایی، سهروردی، حلاج، و مولوی، که سهم مولوی هم در ساختار هنری اشعار اقبال و هم خاصه در پرورش و بالاندن مضامین فکری او بیش و پیش از دیگران است.

نتیجه‌گیری

ایران کشوری بزرگ و تاریخی، مقاوم و جسور، با آداب و سنت‌هایی ژرف و نیز سرشار از منابع مادی و کانی است. و از همه مهمتر، مردمانی دارد که همواره به دنبال شناخت مفاهیم معنوی و معنایی در عالم خلقت بوده‌اند که چه در عرصه زندگی روزانه و چه در میدان علم و دانش، با کیفیت‌ترین نشانه‌های حضور خود را ثابت کرده‌اند و همیشه مؤثری پایدار بر کشورهای اطراف و دانشمندان ایشان بوده‌اند. بنابراین، بسیار بدیهی است که همواره در تیررس نگاه اندیشمندان سایر کشورها قرار گیرند، که اقبال لاهوری از جمله ایشان است و یکی از فیلسوفان و شاعران بنام روزگار معاصر، که همواره به دنبال شناخت حقیقت و رسیدن به معلوم بود و خیلی زود دریافت که جنس فرهنگ و تمدن برآمده از ایران زمین از لونی دیگر است؛ این فرهنگ یا خود خلّاق و نوآور است، و یا اگر به ضرورت از فرهنگ دیگری مفهوم یا معنا و آدابی را ستانده، آن را پُر بارتر یا کامل کرده و به جامعه عرضه داشته است.

اقبال خصوصیت دیگری که در فرهنگ ایرانیان دیده است، کار سترگ دانشمندان ایشان بوده که نمونه بزرگ آن را در فلسفه وارداتی از یونان دیده بود، که به همت تفکر ایرانیان مسلمان و فیلسوفان ایشان پخته‌تر شد. تلاشهای فکری ایرانیان در فقهت و کارآمد کردن دین، از جمله شاه-بیتهای برجسته دیگری است که اقبال از بُن دندان بدان باور داشت و معتقد بود که دین مبین اسلام در طلیعه ظهور خود حاملی بهتر از فرهنگ و تمدن ایرانی نیافته؛ و از همین رو بود که نوشت: «اگر از من بپرسند بزرگترین حادثه تاریخ اسلام کدام است؟ بیدرنگ به شما خواهیم گفت: فتح ایران. جنگ نهانوند نه تنها کشوری آبادان و زیبا را نصیب عربها کرد، بلکه تمدن و فرهنگی کهن را نیز در اختیار آنان گذاشت ... [و اینکه] اگر اعراب نمیتوانستند ایران را فتح کنند، تمدن اسلامی ناقص میماند.» (سونش دینار، بقایی: ص ۱۱۷).

خصوصیت برجسته دیگری که اقبال در فرهنگ ایران دید، توانایی بالای زبان فارسی است برای انتقال سنگینترین مفاهیم عقلی و ظریفترین باورهای حسی و عاطفی. انس با این زبان، چنانش سرمست میداشت که با آنکه به انگلیسی مینوشت، به اردو تکلم میکرد، به آلمانی تسلط داشت، عربی را تدریس میکرد و پنجابی را از کودکی در سینه نگه داشته بود، فقط زبان فارسی را شایسته آن میدانست که واگوی اندیشه و حکایت قلبش باشد.

ویژگیهای عمیق و بالنده فرهنگ ایرانی، اقبال را روزبه‌روز بیشتر عاشق ایران کرد، به طوری که وقتی خواست موضوع رساله دکتری را انتخاب کند، آن را به فلسفه ایران اختصاص داد؛ و هنگامی که خواست مراد خودش را از عرفان اسلامی و ایرانی برگزیند، مولوی را برگزید. و در یک کلان باید نوشت که ایران و آثار ایرانی در تمام آثار اقبال بارها تکرار شده و وی نشان داده است که به ایران و عناصر فرهنگی و هویت‌ساز تمدنی آن از ته دل اعتقاد دارد.

با این حساب، و با جمع‌بندی همه دل‌بستگیهای بیحد و شمار اقبال به فرهنگ و سنن و آثار ادبی و عرفانی ایرانیان، باید وی را ایرانی به شمار آوریم؛ ایرانی‌ای که شناسنامه‌اش هندی است، اما دلش در کوچه‌های نیشابور، چشمش به دفتر مثنوی، و دستش بر دیوان حافظ، و همه فکر و ذهن و اندیشه‌اش متمرکز بر ره‌آوردهای عقلانی و قلبی متفکران و فلاسفه و عرفای ایران است؛ کسی که نام و خاکش از ایران نیست، اما دل و قلب و وجودش لبریز است از نام و یاد ایران.

منابع

۱. ستاره شرق. احمدپور، محمدنقی. (۱۳۸۳). قم: مرکز پژوهشهای صدا و سیما. چاپ اول.
۲. گلشن راز جدید. احمددار، بشیر. (۱۳۷۹). حواشی و ترجمه دکتر محمد بقایی (ماکان). تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۳. سیر حکمت در ایران. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۸۸). ترجمه دکتر محمد بقایی (ماکان). تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۴. بازسازی اندیشه دینی در اسلام. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۸۸). ترجمه دکتر محمد بقایی (ماکان). تهران: انتشارات فردوس.

۵. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. (۱۳۶۲). تهران: انتشارات زوآر. چاپ چهارم.
۶. دیوان اشعار فارسی. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۸۸). به اهتمام دکتر محمد بقایی (ماکان). تهران: انتشارات اقبال. چاپ دوم.
۷. شرار زندگی. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۷۹). شرح اسرار خودی اقبال لاهوری. تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۸. سونش دینار. دیدگاه‌های علامه اقبال. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۸۰). تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۹. قلندر شهر عشق. یازده خطابه و گفتمان در باره علامه اقبال. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۸۲). تهران: انتشارات اقبال. چاپ اول.
۱۰. نگاهی به آثار زنده‌رود، اقبال لاهوری (کتاب‌شناسی). پوروالی، ابراهیم. (۱۳۷۱). تهران: نشر یادآوران. چاپ اول.
۱۱. نامه‌های علامه اقبال لاهوری. جعفری، یونس؛ پالیزدار، فرهاد. (۱۳۷۹). تهران: نشر همراه. چاپ اول.
۱۲. اقبال لاهوری و دیگر شعری فارسی‌گوی. ریاض، محمد. (۱۹۷۷م). اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۳. کلیات سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۲). به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم.
۱۴. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. شمیسا، سرویس. (۱۳۷۷). تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۱۵. کتیبه‌های هخامنشی. لوکوک، پی‌یر. (۱۳۸۲). ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: نشر فروزان روز. چاپ اول.
۱۶. مزدیسنا و ادب پارسی (دو جلد). معین، محمد. (۱۳۸۸). تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
۱۷. غزل فارسی علامه اقبال. منوّر، محمد. (۱۹۸۷م). ترجمه و تحشیه دکتر شهین دخت مقدم‌صفیاری. لاهور: اقبال آکادمی پاکستان.
۱۸. کلیات شمس تبریزی. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۶). به اهتمام بدیع‌الزمان فروزان‌فر. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۹. اقبال لاهوری شاعر پارسی‌گوی پاکستان. مینوی، مجتبی. (۱۳۲۷). تهران: انتشارات مجله یغما.
۲۰. مجموعه مصنفات شیخ اشراق (جلد سوم). نصر، سیدحسن. (۱۳۸۸). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۲۱. سهم ایران در تمدن جهان. نیرنوری، حمید. (۱۳۷۹). تهران: انتشارات فردوس. چاپ اول.
۲۲. نامه ایران (شش جلد). یزدان‌پرست، حمید. (۱۳۸۴). تهران: انتشارات اطلاعات. چاپ اول.
۲۳. کلیات اقبال به اردو. اقبال لاهوری، محمد. (۲۰۰۰م). پاکستان (لاهور): چاپ سوم.
۲۴. ذره و آفتاب و چشمه و خورشید. مصفی، ابوالفضل. (۱۳۶۷). حافظ‌شناسی. به اهتمام سعید نیاز کرمانی. تهران: انتشارات پازنگ.
۲۵. علامه اقبال لاهوری و گزینش زبان فارسی. مصلح، شاه محمد. (۱۳۸۸). موج ز خود رسته. (جلد دوم، به کوشش دکتر محمدعلی زهرازاده). زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان. چاپ اول.
۲۶. زبان پارسی حلقه وصل ایران و پاکستان است. ناصر، محمد. (۱۳۸۵). چشم‌انداز (ماهنامه ارتباطات فرهنگی). دوره جدید. شماره ۲۷. تهران: انتشارات سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
۲۷. ایران و فرهنگ جاوید آن. نصر، سیدحسین. (۱۳۶۹). اقبالیات. شماره پنجم. لاهور: انتشارات اقبال آکادمی.
۲۸. نقد و بررسی درونمایه‌های شعری علامه اقبال لاهوری. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). خسروی، نسرین. (۱۳۸۸). دانشگاه آزاد اسلامی. واحد تهران مرکزی.